

تاریخ روم

تألیف شاهزاده نجفعلی میرزای معری (۴)

نزاع با آلبا

رمنها تاملتهای مدید اموات را دفن می کردند بعدها اجساد را میسوزانیده و خاکستر فقید را در حقه نگاه می داشتند بعد از فوت (نوما پمپلیس) مردم نعش ویرا در تابوت سنگی قرار دادند مدتها گذشت تا روزی زارعی موقع شخم زدن آن تابوت را کشف نموده علاوه بر استخوانهای آن پادشاه کتابی نیز در آن تابوت یافت شد و از قرار معلوم آن قوانینی بوده که (نوما پمپلیس) برای مردم وضع کرده بود و شرح بعضی جشنهای مذهبی در آن یاد داشت شده بود از آنجا که زارع بدبخت بی سواد بود بتصور اینکه کتاب مندرس و بی ارزش است آنرا سوزانیده این جهالت زارع گنج دانشی را از بین برد زیرا اگر آن اوراق بدست آمده بود البته اطلاعات مبسوط و صحیح تری حاصل می کردیم.

بطوریکه گذشت نوما بواسطه حسن اخلاق و دانش و مخصوصاً رأفت و ملاحظتی که داشت در قلوب مردم جای گرفته و نزد همه کس محبوب بود قسمی که در فوت وی همگی محزون و عزادار بودند و حوری اجرا را هم مصیبت زده و پریشان می دانستند و یقین داشتند که از فقدان این مرد خوب و نجیب حوری مزبور مشغول گریه و زاریست و بقدری گویا گریه کرده است که خدایان مترحم شده و سرشک وی را بصورت چشمه جاری نموده اند و آب زلال و صافی که از آن سرچشمه جاری است اشک پاک آن فرشته است و چشمه تا امروز باین اسم معروف است. از آنجا که نوما پمپلیس پسری نداشت سناترها یکی از پاتریسین ها را موسوم به (طرنس استیفلس) را پادشاهی انتخاب کردند و این سومین سلطان روم و برخلاف سلف خود خیلی مغرور و ماجرا جو و سلحشور بود و باینجهت رمنها را بجنک و فتنه جوئی اغوا می کرد زمانی نگذشت که با (آلبا) همسایه خویش

آغاز محاربه و جنگ نمود و الباهمان شهری بود که چندی «امولس» و «نومیستر» در آنجا سلطنت داشتند.

اهالی هیچیک از این دوشهر برای طبیعت دیگری تن درنمیداد لیکن چندان هم مایل بمنازعه نبودند زیرا میدانستند که از حیث قوه و استعداد مساوی می باشند و جنگ و نزاع را جز تضییع ثروت و اتلاف نفوس نتیجه نیست و ناگوارتر از همه تزلزل فکر و ناراحتی دائمی است زیرا همواره از بیم وقوع حادثه و خطر باید دائماً شاکی سلاح و آماده کارزار بود بعد از تأمل بسیار قرار شد ترتیبی بیندیشند که با وضع عاقلانه برفع اختلافات موفقیت حاصل کنند نتیجه مشاوره و مذاکرات این شد که از هر شهری سه نفر قهرمان انتخاب کنند و این شش نفر در میدان با یکدیگر جنگ کنند و مقدرات و آتیه این دوشهر تابع و موکول نتیجه این جنگ تن بتن باشد باین معنی که هر دسته غلبه کرد وطن آن قهرمانان نیز بر مملکت مغلوبین حکمرانی نماید.

اهالی آلبا سه نفر برادر را که موسوم به کوریاس و در شجاعت و قوت و فنون جنگی و استعمال اسلحه و قوف کامل و شهرتی بسزا داشتند انتخاب کردند و بر آنها نیز بار عایت شرایط مزبور سه نفر برادر را که معروف به (هراس) بودند برای مقصود مذکور تعیین کردند و این سه برادر از هر جهت مساوی با منتخبین آلبا بودند.

در زمان سلطنت (نوما پمپلیس) که دوره صلح و آسایش عمومی بود و مردم براحتی و خوش گذرانی زندگانی می کردند و اندیشه از جنگ نداشتند سکنه بلاد مجاور بانهایت مهر و محبت با یکدیگر معاشرت مینمودند و مخصوصاً این دو خانواده با یکدیگر خیلی آمیزش داشتند و صمیمانه مراوده می کردند اتفاقاً این دو خانواده هر اس و کوریاس بقدری با یکدیگر خلط و آمیزش داشتند و مأنوس شده بودند

که یکی از کوریاسها با (کامیلا) خواهر هراسها عاشق شده و بقدری از روی مهر و ملامت باوی رفتار میکرد که مشار الیها نیز بآن جوان علاقه پیدا کرده و برای همسری وی راضی و حاضر گردید و آن دو جوان با یکدیگر عشق و محبت با هم مراوده نموده و در صدد تدارك مقدمات عروسی و ازدواج برآمده و از زمان وصال و پایان امر صحبت می نمودند .

با این همه خصوصیت و روابط حسنه این دو خانواده دوست و تقریباً منسوب جوانان ایشان امتناع از قبول خدمتی را که وطنشان بعهده آنها و امیگذاشت بی شرافتی دانسته و بلکه با اشتیاق و چهره گشاده خدمت محوله را استقبال نمودند و حب وطن بر عشق پاک و سرشار کامیلا غلبه کرد .

بیچاره کامیلا در هر صورت خود را عزا دار می دید زیرا در این مبارزه با برادرانش مغلوب و مقتول بودند یا عاشق و همسر و شریک عمرش باینجهت از شروع بمذاکره انتخاب این جوانان قرین حزن و یأس گردیده بی اختیار مومیکند و مویه می کرد و بدبختانه نه التماس و زاری و نه اصرار و بی قراری هیچیک مفید نیفتاد و عشق انجام وظیفه و خدمت بوطن طوری آن دلاوران را گرم کرده بود که یکسره زمام اختیار را از کف آنهازوده و جز سعادت مملکت خویش هیچ اندیشه و فکری نداشتند .

فصل دوازدهم از ارمغان

جنگ بین هراسها و کوریاسها

رمنها و (آلبا) ها برای تماشای جنگ قهرمانان و روشن شدن تکلیف آینده و اطلاع از مقدرات خود ازدحام کرده بودند آن دلاوران رشید که میدانستند نتیجه مغلوبیت هر دسته گذشته از صرف جان آنها برای آتیه وطنشان چه اثرات سوئی خواهد داشت و چطور وطن قهرمان مغلوب دچار اسارت و محکومیت خواهد شد بی باک تر از آنچه بودند بمرك اهانت می کردند و خیال فتح و ظفر که

مملکت آنها را حکمران و بزرگ می کند بر رشادت آنها افزوده و قوت بیشتری در خود احساس می کردند . توجه کامل گروه تماشاچیان که مقدراتشان اقلاً تا مدت زمانی در این میدان بایستی تعیین شود البته در وجود این دلاوران اثرات مخصوصی داشت بالجمله در مقابل چشمان بی حرکت و سکوت کامل جمعیت آن شش نفر دوست صمیمی که برای انجام وظیفه تمام خاطرات و حسن روابط را فراموش کرده چنان باخشم و عجله بهمدیگر حمله کردند که گوئی هیچوقت آشنائی و سابقه نداشتند طولی نکشید که دو نفر از هراسها بزمین افتادند و جان سپردند يك برادر از متخین رم بیش باقی نماند ولی سالم و بی جراحت اما نمایندگان آلبا هر سه نقر زخم برداشته بودند معذک خوب می جنگیدند و بهر اسی حمله میکردند و سعی بودند که قبل از طاری شدن ضعف بر آنها کار خصم را بسازند هر اسی فهمید که از عهده حملات آن سه تن بر نمی آید و اگر ندیبری بکار نبرد بزودی هلاک خواهد شد چون میدانست که جراحت آنها بتفاوت است و بتناسب خونیکه از بدن هر يك رفته ضعفش بیشتر است لهذا بنای دویدن را گذاشت و وانمود که فرار میکند رهنها غافل از فکر و تدبیر هر اسی بنای فریاد را گذاشتند و زبان بدشنام و توییح گشودند او را ترغیب و تشجیع بپنا فشاری و جنگیدن می نمودند . کوریاسها از فرار خصم قوای تازه در خود دیده با کمال عجله و یرا تعقیب کردند اما هماغسم که هر اسی حدس زده بود بواسطه ضعف از یکدیگر دور ماندند و یکی از کوریاسها که زخمش کمتر و قوتش بیشتر از برادران دور و بهر اسی نزدیک شده بود چون این مسئله مطابق میل مشارالیه بود برگشت و پس از مختصر زد و خوردی و یرا به خاک انداخت و نفسی تازه کرد تا برادر دوم رسید و چون تنها بود و از کمك برادر دیگر محروم لهذا او نیز بقتل رسید در اینموقع سومین برادر که آخرین قهرمان آلبا بود باضعف و خستگی زیاد خود را به پهلوان رم

رسانید و از روی یأس و ناامیدی کوششی کرد که شاید ضربتی بزند اما زحمت بی فایده بود و به تلخی در زیر شمشیر فاتح رم جان سپرد آنگاه رمنها که دو نفر منتخب خود را مقتول و سومی را فراری می دانستند و از فرط غضب و یأس بیخود و بهت زده شده بودند از بخاک افتادن آخرین قهرمان آلبا بهوش آمدند و فریاد هلهله و شعف آنها با آسمان می رفت و فضا را پر می کرد و در میان این همه و فریاد های خوشحالی شاه آلبا حاضر و اظهار داشت که بر اثر قرارداد اینک که فتح و ظفر نصیب رم شده آلبا نیز برای ایفای عهد کمر خدمت بسته و اظهار اطاعت میکنند.

رمنها بانهایت خرسندی و سرافرازی بالباها مجال دادند که برای کشتگان خود عزا داری کنند و مقتولین را بخاک سپارند و فاتح خود را بانهایت جلال و خوشحالی بشهر رم می آوردند و سردوشی قلاب دوزی را که علامت فتح و ظفر بود بر کتفهای وی قرار دادند و باران گل بود که بر سر و دوش وی میریخت و مردم از هر طرف برای عرض تبریک و تقدیم تشکرات بسمت وی هجوم می آوردند و او نیز بقدر میسور با هر کسی مهربانی و اظهار ملاحظت مینمود.

در میان این جمعیت یعنی تمام اهل رم یک تن گریبان و مخزون بنظر میرسید و آن کامیلا خواهر فاتح بود که وقتی دید روی دوشی را که برای عاشق و شوهر خود قلاب دوزی کرده زینت اندام قاتل اوست بی اختیار صدا را بشیون و گریستن بلند کرده و فراموش کرد این برادر وی و فاتح رم است بلکه او را فقط یک قاتلی دید و از روی بی اختیاری زبان بتوییح و ملامت گشود که چرا عاشق مرا کشتی و مرا بعزای نام زدم نشاندی. هر اسی از شنیدن این کلمات متغیر شده خواهر خود را امر بسکوت نموده و از فرط غرور توجهی بدرد و اندوه وی نکرده زبان بدشنام گشود و گفت کسیکه در فتح و افتخار مملکت خود اشک بریزد

لیاقت بردن نام رمنی ندارد و هیچ عذری این رفتار او را جبران نمیکنند کامیلا که رفتار و کردارش از روی بی‌اختیاری بود نتوانست خود داری کند ضجه و ناله اش موجب مزید تغییر هراس شده با همان شمشیری که عاشق و نامزد خواهرش را کشته بود کامیلا را نیز بقتل رسانید .

اما منظره این قتل بیرحمانه بقدری رمنهارا متغیر کرد که آن خدمت بزرگ و مهم فاتح را فراموش کرده و بقصد هلاک بهراسی حمله کردند محققاً اگر پدر پیرش مداخله نکرده بود او را می‌کشتند آن پیر مرد شروع بعجز و تضرع کرده با صدائی ضعیف و قلبی فشرده اظهار داشت دو جوان رشیدم در وسط میدان برای خدمت بوطن در خاک و خون طپیده اند این دختر جوان قشنگم هنوز در خون خود دست و پا میزند . آیا سزاوار است که آخرین فرزند و نتیجه عمرم را نیز از دستم بگیرند اگر به پیری و بدبختی من رحم نمی‌کنید اقلابرای سایر عاشقان وطن راه امیدی باز گذارید . بالاخره تضرع و نندله پیر داغ دیده در (تولس هسپیل - ایس) اثر کرده قبول نمود که در بخشایش وی مساعدت کند مشروط بر اینکه دیوار البارا بطوریکه قرار شده بود بردارد و قشون را بالبا ببرد باین قسم آلباها را برم آورده و در پای رومه (کالی آن) که یکی از هفت تپه شهر بود مسکن دادند (تولس) بوسیله این فتوحات بر عده و جمعیت مملکت خود افزود و این خدمت بزرگی بود اما چون هنوز خیابانها را سنگ فرش نکرده و چاههایی برای فاضل آب و کثافت حفر نکرده بودند این خدمت نتیجه بدی بخشید باین معنی که کثرت جمعیت باعث کثافت شهر و بالاخره بروز امراض گردیده و جمع کثیری طعمه طاعون شدند که (تولس هسپیل) هم یکی از آنها بود .

(فصل سیزدهم)

تارکوتین و عتاب

بعد از فوت (تولس هسپیل الس) رمنها خواستند شاه جدیدی انتخاب کنند

و طولی نکشید که (انکس مارتلیس) نواده (نوپامیلیس) که شخص نجیب و متدین و عاقلی بود منتخب گردید اگرچه مقتضیات وقت مانع بود که مانند جدش با همه در صلح باشد زیرا با کثرت جمعیت و اهمیت حکومت روم دیگر صلح کامل میسر نبود و حکمرانی روم خیلی دشوار گردیده مجرم و خطاکار بقدری زیاد شده بود که (انکس) مجبور بساختن محبس بزرگی شد که برای مقصرین زیاد گنجایش داشته باشد دیوارهای محبس را خیلی بلند و با سنگ بقدری محکم ساخته اند که هنوز هم آثارش باقی است و سیاحان و مردم کنجکاو برای تماشای دخمه های عمیق و تاریک آن محبس ها که ششصدسال قبل از حضرت مسیح ساخته اند میروند و در آنجا گردش میکنند. این محبس ها برای این بوده که مجرمین را نگاه دارند تا محاکمه و سیاست شوند.

در زمان سلطنت (انکس مارتلیس) مثل زمان اسلافش مردمان غریب از هر سمت بطرف روم برای توطئه هجوم می آوردند زیرا وسعت شهر و آزادی سکنه و وسایل تحصیل ثروت و کار خیلی جالب بود. وقتی درین این مهاجرین یک نفر متمولی پیدا شد که مدتها در یکی از شهرهای مجاور که موسوم به (تار کوئین سی) بود زندگانی می کرد.

در تاریخ این مرد را باسم (تار کوئینس تولکنس) یا باختصار (تار کوئین) می شناسند و ذکر این اسم برای این است که بفهماند قبل از مهاجرت بروم در کجا محل و شهر و مسکن داشته این شخص بواسطه ثروتش برخلاف مهاجرین بی بضاعت که پیاده مسافرت می کرده اند تا (پاتاکیل) سوار عرابه بوده در راه عقاب بر فراز عرابه اش پرواز کرده مدتی چرخ میزند و دفعتاً فرود آمده کلاه تار کوئین را می رباید و بعد از چند لحظه مجدداً کلاه را بسرش می گذارد بدون اینکه صدمه بوی وارد آرد.

هما تقسم که شما از این قضیه تعجب می کنید تارکوئین هم متحیر میشود و پس از تفکر و اندیشه بسیار از عیالش که تا (تانا کیل) تعبیر بعضی از علایم را میگفت معنی این پیش آمد را سؤال نمود عیالش اظهار داشت که این قضیه اشاره باین است که آورو ش شاه رم خواهد شد.

این تعبیر کاملاً موافق سلیقه تارکوئین شد زیرا خیلی جاه طلب و عاشق حکمرانی بود جلال و ثروت تارکوئین و عیالش باعث شد که رمنها مقدم ایشانرا بخوشی پذیرفته و با چهره باز از او استقبال و پذیرائی نمودند و در بهترین نقاط شهر منزلش دادند.

تارکوئین با کمال سخاوت زندگی می کرد و از هیچ بخشش و مخارجی خودداری نمی نمود و طولی نکشید که محبوبیت کامل حاصل نمود مخصوصاً گروه زیادی از (پاتریسین)ها طرفدار وی شدند با (انکس مارتیس) مربوط و آشنا شده و چون ناصح و مشاور بود شاه اغلب او را احضار میکرد و بزودی محرم و طرف توجه گردید بدرجه که (انکس) قبل از فوت پسر جوان خود را که وارث سلطنت بود بوی سپرد مردم از این حسن اعتماد خیلی خوشوقت بودند انکس بیست و چهار سال سلطنت کرد.

فصل چهاردهم

رتال جامع جوان های رومی

از آنچه تا کنون ذکر شد معلوم گردید که در رزم با همسایگان فتح و ظفر همیشه بارمنها بوده در هر جنگی قاتح می شدند و علت این بود که جوانان را تربیت می کردند.

دشت وسیعی که از یک طرف محدود به رود (تیر) بود برای میدان ورزش و مسابقه های نظامی تخصیص داده بودند که جوانها در آن مشق میکردند تا عضلات و اعصابشان سخت و محکم گردد و برای روز نبرد آماده باشند.